

دربارهٔ	سال هفتم	شمارهٔ ۶۹۵
	دوشنبه ۶ آبان ماه	۱۳۸۷
	برابر با ۲۷ شوال	۱۴۲۹



گزارش تصویری

انفجار گاز دو مجروح برجای گذاشت

■ انفجار گاز در یک منزل مسکونی واقع در خیابان ۱۵ خرداد ، دو نفر مجروح برجای گذاشت . مجروحان حادثه که سریعاً به بخش سوختگی بیمارستان شهید محمدی منتقل شدند دو خواهر و برادر جوان و تبعه افغانستان بودند که به همراه خانواده خود در این منزل استیجاری زندگی می کنند .



● با تشکر از سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی بندرعباس

عبرت

"مادر م" مرا تنها گذاشت و رفت

■ **بر اساس يك سرگذشت واقعی**

■ **چشمانش خیره به دوردستها بود و زیر لب نوای سوزناکی را زمزمه می کرد . چند دقیقه ای نگاهش کردم متوجه ام نشد آرام کنارش نشستم و حاش را پرسیدم چندان تمایلی نداشت که جوابم را بدهد احساس کردم خلوتش را برهم زده ام . از هوای دم کرده و شرعی کنار ساحل گفتم و لطیفه ای چاشنی کلامم کردم تا لبخندی زوړکی برلبش نشست .**

وقتی فهمید نویسنده ام و می خواهم داستانش را بنویسم گفت داستان زندگی ام اقتدر آشفته است که با شنیدنش افسرده خواهی شد همان بهتر که ناگفته بماند . گفتم چه بهتر است درس عبرتی برای دیگران باشد و آنها از تجربیات تو استفاده کنند مگر نه؟

دخترش را زیر دست مردی سیاه و روانی تنها گذاشت کسی که اگر نام پدر براو نبود بایدنامش جلال و شکتجه کر گذاشت که فرزندش را مجازات می کند.

روزهای نوجوانی در رنج و عذاب سپری شد با ترس و واهمه ،مادر م را ماهی یکبار می دیدم .او خود را برای یک زندگی تازه آماده می کرد خوشحال بود و اصلا فکر مرا نمی کرد منم تصمیم گرفتم دیگر سراغش را نگیرم چرا که او مرا تنها رها کرد ورفت دنبال زندگی اش . روزها و شبهایم را در اتاق ویا تنها عروسک روزهای خوش کودکم سپری می کردم او هم مادرم بود و هم پدر و هم دوست خوبم . غصه ها و رنجهایم را برای او می گفتم و او ای اشک می ریخت تا روشنی صبح اتاق را روشن می کرد . در مدرسه بسیار آرام و بی آزار بودم وتنها دغدغه ام درس بود و خلاص شدن از آن خانه لعنتی تازه وارد دبیرستان شده بودم که با دختری بنام لیلا دوست شدم من تاچال با هیچکس دوست نشده بودم و از نزدیکی با لیلا احساس شادی و شفع می کردم. درمدرسه همیشه با هم بودیم و قتهایی که پدر خانه نبود اورا میهمان می کردم با هم درس می خواندیم وحرف می زدیم و می خندیدیم تازه داشتیم معنای زندگی را می فهمیدم . لیلا دختر شاد و بی ریا یی بود که همیشه حرفهایش را رک می زد او در خانواده ای بزرگ شده بود که همیشه آزاد بود و هیچگاه پدرش اورا کنگ نزده بود و مادرش زنی مهربان و فهمیده بود . دوبرادر داشت که هر دو سرباز بودند و او فعلا دردانه خانه بود .

وقتی به خانه شان می رفتم دلم می گرفت آرزو می کردم ای کاش مادر منم مثل مادر لیلا بود و وقتی به خانه می رفتم غذایم آماده بود و گاهی هم مرا می بوسید . افسوس که اینها همه اش رویا بود . مادر لیلا مرا دوست داشت و بسیار تحویل می گرفت هر وقت به

خانه شان می رفتم حسابی ازم پذیرایی می کردو مرا مانند دخترش می دانست . یکسال بعد درحالی که من ولila خودمان را برای پیش دانشگاهی آماده می کردیم زمزمه هایی را شنیدم لیلا مرابرای برادرش فرزند خواستگاری کرد و می گفت تمام خانواده ما راضی به این ازدواج هستندو تنها موافقت تو وپدرت مانده است و آنها را خیلی دوست داشتیم و تشنه و شیفته محبت بودم و از طرفی از نگاهها و توپ و تشبیهای پدر بدری نکرده بود اینک جطور می توانستم حرفم را با او دریمان بگذارم . مدتی چیزی نگفتم تا اینکه مادر لیلا خودش مسئله را مطرح کرد و من مردم بودم. چند بار با فرزند حرف زده بودم و او مرا انتخاب کرده بود و می خواست هر چه زودتر ازدواج کند و من هم به درسم ادامه دهم . فقط منتظر روز



خواستگاری بودند تا با پدر آشنا شده و صحبت کنند . من بشدت مضطرب بودم بناچار بسرا مادر رفتم و او گفت هیچگاه حاضر نیست با پدرم صحبت ومذاکره کند حتی به خاطر من و من تنها وبی کس بسراغ مادر لیلا رفتم وارش خواستم خودش قضیه را با پدرم مطرح کند و با لافاصله بسراغ پدر رفتم . پدر اورا نپذیرفته بود و از آن روز به بعد مرا از رفتن به خانه لیلا منع کرد . تنها تر از قبل شده بودم و نمی دانستم چه بکنم لیلا هر روز در مدرسه از فرزند و خانواده اش و علاقه آنها به من تعریف می کرد و من خسته تر و ناامیدتر فقط گریه می دادم و در خلوت تنهاییم اشک می ریختم .

یکسال دیگر گذشت و من بدیلم رفتم . باردیگر پدر و مادر لیلا به اتفاق به خانه ما آمدند و با اصرار مرا از پدرم خواستگاری کردند و این بار پدر شرطی گذاشت که همه را شوکه کرد دخترم باید در این خانه و کنارمن

زندگی کند و بعد از کلی بحث همه پذیرفتند چرا که تنها شرط موافقتش این بود . من ناامید ونگران می دانستم که روزهای خوبی درکنارش نخواهیم داشت چرا که او را می شناختم اما فرزند قبول کرد و بعداز دوام مراسم عقد و ازدواجمان برگزار شد، بسیار خوشحال بودم که خانواده ای مهربان و صمیمی یافته ام اما با دیدن چهره عیوس و درهم پدر خوشحالی ام کم رنگ می شد .

بعد از یکماه به خانه پدری رفتم تا زندگی مشترک را آغاز کنیم از همان لحظات اول بهانه گیری هایش شروع شد و هر روز با من وفرزند درگیر بود و بدوییزه ای گفت چند ماهی تحمل کردیم وبعد از یک دعوای مفصل لفظی بین او وفرزند تصمیم گرفتیم از آنجا برویم که پدر مانع شد و گفت باید طلاق دخترم را بدهی چون تنها شرط من این بوده که دخترم باید کنارم باشد .

شرایط خیلی سخت شده بود به هرکجا رفتم و با هر کس مشاوره کردم نتیجه نداد چون پدرراضی نبود خود را معامله کند کم کم اختلاف من وفرزند شروع شد و او مرا از رفتن به خانه پدری منع می کرد و پدر هم مرا از دیدن فرزند . بین این دو مانده بودم و نمی دانستم چه بکنم چند بار پدر با چوب وهر چه که دم دستش بود به سرم کوبیده بود و من راضی نشده بودم درآن خانه زندگی کنم .

شش ماه سرگردان و آواره بودیم تا اینکه بزرگترهای فامیل وساطت کردند وبازهم پدر راضی نشد و حرفش این بود که من باید طلاق بگیرم چندین بار با فرزند بشدت برخورد کرده بود و او بسیار ناراحت و عصبی بود.

زندگیم داشت از هم می پاشید و غولندمادرشوهر و خانواده اش بلند شده بود نمی دانستم چه کار کنم برسر دوراهی مانده بودم هرچه به پدر التماس می کردم که با خواهم زندگی کنم راضی نمی شد و می گفت باید در کتا رمن باشی . در این میان متوجه شدم که فرزا دیگر مانند سابق دوست ندارد و به من روی خوش نشان نمی دهد وقتی علت او جویا می شدم دلیل خاصی را عنوان نمی کرد وبهانه های جورواجور می آورد .

بعداز مدتی علیرغم میل باطنی و علاقه شدید به فرزند و خانواده اش وزندگیم مجبور به جدایی شدم چرا که فرزند ازاین وضع خسته شده بود وراضی نبود با من زندگی کند و پای دختری درزندگیش بازنده بود که همه حق را به فرزند می دادند و مرا محکوم می کردند . بالاخره منم مانند مادرم جدا شدم و باردیگر بارسنگین تنهایی و جدایی را بردوش کشیدم . بازهم همان اتان دوران بچگی و بداخلاقی های یک پدر روانی روح وجسم را خسته کرده است . تنها سرگرمی ولدخوشیم این دریای آبی وبیکران است که بی هیچ نگرانی برایش دردلد می کنم و او فقط گوش می دهد .

آگهی مزایده

بموجب دادنامه شماره ۱۰۴- ۸۷/۲/۳۰ و تامین خواسته شماره ۱۲۸۰-۶/۱۲/۲۲-۱۳۳۷/۴۰۰/۰۰۰۰ریال در حق آقای عظیم نساج که در راستای اجرای حکم از محکوم علیه یک قطعه زمین با کاربری تجاری فاقد اعیانی به مساحت ۲۰۰متر مربع عرصه از پلاک ۱۹۳۹ اصلی از یک فرعی واقع در سایت نخل زرین که از نظر ثبتی سند به نام آقای حسن تقوی اردکانی می باشد که طی اعلام مدیریت زمین و مستغلات قشم کلیه اختیارات تحویل زمین به شماره ۷۸۴ م ز ۷۴ مورخ۷۴/۲/۱۲به آقای مهدی اسحق زاده فرزند غلامعلی تقویض گردیده و همچنین تأمیرده ام مورخه ۸۷/۲/۲۵تعلق این مال را به خود پذیرفته و این ملک را به عنوان مال خود معرفی کرده و طبق نظر کارشناس به مبلغ ۶۰۰/۰۰۰/۰۰۰ریال ارزیابی گردیده و نظر کارشناس به نامبرده ابلاغ و اعتراضی ننموده لذا ملک موصوف از طریق مزایده کتبی و حضوری با شرایط ذیل به فروش می رسد .

۱- فروش نقدی است حداکثر مهلت پرداخت بها سه روز است

۲- کلیه هزینه های مربوط به معامله از هر قبیل و از هر جهت به عهده خریدار است

۳- پیشنهاددهندگان باید قبلا ۱۰ :سپرده نقدی را به حساب سپرده دادگستری ۰۳۷۷۰۰۴۷۷۱۲۹۰۰تودیع و فیش آنرا ضمیمه پرونده نمایند .

۴- پیشنهادها باید در پاکت لاک و مهر شده با ذکر جمله مربوط به مزایده و مشخصات کامل و محل اقامت پیشنهاد دهنده روی پاکت تا آخر وقت اداری روز شنبه ۸۷/۸/۲۵به اجرای احکام دادگستری قشم تسلیم شود .

۵- به پیشنهادات مشروط ، مبهم ،فاقد سپرده و بر خلاف شرایط آگهی و همچنین پیشنهاداتی که بعد از وقت مقرر برسد ترتیب اثر داده نخواهد شد .

۶- اجرای احکام در رد یا قبول پیشنهاد مختار است

۷ پیشنهادات در ساعت ۱۱/۳۰صبح یکشنبه ۸۷/۸/۲۶باز و قرائت خواهد شد حضور پیشنهاد دهندگان در جلسه بلامانع است و عندالاقضاء در همان جلسه مزایده حضوری بعمل خواهد آمد و برنده کسی است که بالاترین قیمت را پیشنهاد نماید .

۸ در صورتیکه برنده سه روز پس از جلسه مزایده و یا در انقضا مهلت از پرداخت بهای مورد مزایده خودداری نماید مسئول کسر احتمالی قیمت و خساراتی که از تجدید مزایده حاصل خواهد بود که بدوا از سپرده او استفا می شود رسید مربوط تا تعیین خسارت وارده مسترد نخواهد شد متقاضیان شرکت در مزایده برای کسب اطلاع بیشتر به اجرای احکام دادگستری قشم مراجعه نمایند.

دفتر اجرای احکام حقوقی قشم-متنی

آگهی حصر وراثت

خانم سکیته کارجو دارای شناسنامه شماره ۳۶ به شرح دادخواست به کلاسه ۸۷۰۴۹۳از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان پیکر توفیقان فرزند محمد بشناسنامه ۳ در تاریخ ۸۶/۱۱/۵ اقامتگاه دائمی خود بدردود زندگی گفته ورثه حین القوت آن مرحوم منحصر است به: ۱- امیر مهابون روشنی فرزند احسان و پیکر به ش ش ۲-۷۲۲۲۳۲-۴۰-۲۲۸صادره از شیراز فرزند متوفی

۲- احسان روشنی فرزند یحیی به ش ش ۳۹۸صادره از داراب مهسر متوفی

۳- سکیته کارجو فرزند جعفر به ش ش ۳۶صادره از فین مادر متوفی

ایک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کس اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی طرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد و الا گواهی صادر خواهد شد.

دادرس شعبه اول دادگاه حقوقی
بندرعباس

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....